

# گنجینه لغت عربی و فارسی

ابوالحسن علی بن عثمان خلیف بن خلیف

تبریز - تبریز

حرف اضافه را می توان حذف کرد ، هر چند مثال  
\*خصایص ستوری چنین حذف اندک است : جایی خفته باشد (۱) . «بی»  
ج. اضافه و قید \* اضافه با «از» که اضافه متمم است بسیار میاید : بی از آنکه .  
ولی همچنین «بی آنکه» نیز آمده است . برعکس ، اضافه «از» و قتیکه با کلمه  
عربی «بعد» به کار رود پیش از آن واقع می شود و اضافه برای آن استعمال می گردد  
تا آن ترکیب را با متعاقبش پیوند دهد . (به قیاس فارسی : از پس - به کسر سین)  
مثل : از بعد آن (۲) از بعد آنک (۳) و از بعد این (۴) .  
قید «باز» بحیث اضافه استعمال شده : باز جایی خود آمد (۵) باز دنیا آیند  
(۶) رجوع شان باز آن مقام اصلی خود بود (۷) . اضافه «باز» در معنای «به» بکار رفته :

By L.S. DUGIN. Journal Royal Asiatic Society of Bengal  
\* مترجم با بعضی نکات دستوری این مضمون که نویسنده در حواشی نیز متعرض  
آنها نشده موافق نیست ولی چون لازم دیده شد نظر یکی از مستشرقان نامدار در  
باره روش نگارش یکی از هموطنان ما - روانش شاد - عیناً در آریانا منعکس گردید  
ازینرو گفتار او بدون تصرف و اعتراض ترجمه شد .  
(۱) بعقبه من ، درست است افزودن هر گونه اضافی ، جمله را غیر مصطاح می گرداند  
زیرا مراد «جای» است نه «جهت» (۲) در «نست» لا هور از اینجا يك سطر کاملاً  
ساقط و درج - اشیه صفه زیاد شده ؛ در آنجا «بی آنکه» است (۳) بدانان - از بهر آنکه  
(۴) از پس آن (۵) باز بجای خودش آمد - و این بنظر من از لحاظ دستور زبان  
صحیح است و با فارسی معبر برابر - در این حال ، فعل ، به عمل و کار دلالت دارد و  
مقصد از آن سمت و جهت است حال آنکه در مثال بالا «حاشیه ۱» به وضع و حالت  
دلالت می کند و غرض از آن موضوع است (۶) باز آید دنیا (۷) بدان بجای باز آن .

باتون گرما به اندر آمد م (۸) آمد م با سر مقصود (۹) با سر معاملت رویم (۱۰)  
باز گردی بادنیا (۱۱) با سر معاصی نشود (۱۲). استعمال یای و حدت باسفتی که بطور  
قد بکار رفته باشد جایگزین است: بر روی آب خوشی برفت (۱۳).

\* \* \*

اکنون پاره ای از کلمات و ترکیبات کهن با نادر را که از لحاظ لغت نویسی فارسی  
سودمند است نقل می کنیم مانند آرزو خواستن و آرزو کردن: وقتی آرزو خواستم  
(۱۴)؛ این عمر را ماهی آرزو کرد؛ آنک آرزو کند و بر او.

برای یافتن مثال های بیشتر ازین نوع تعبیرها به اسرار التوحید و تذکره-  
الاولیاء می توان رجوع کرد. در کتاب موضوع بحث می خوانیم: آسان یاب  
آگاهانیدن، آماسیدن، اسلام پذیر، امیدوار: مرید را خلفی نیکو و امیدوار  
است، اندوهگن (۱۵) باورداشت بمعنای اعتماد و اعتقاد (۱۶) با ورواستوارداشت  
(۱۷) برگ بمعنای امکان و قوت (۱۸) برینش از بریدن (۱۹). ریشه «برین»  
هم اکنون در بعضی لهجات مستعمل است و من مثالی از آن در مجلد اول و دوم کتاب  
مواد برای مطالعه لهجه های فارسی، آورده ام (۲۰). بزه کار (در ترکیب با افعال  
شدن، کردن و گشتن). بساوش بمعنای لمس و مالش (۲۱) بسودن (۲۲) - در حال  
امر: بساو. بشوینیدن بمعنای زائل کردن (۲۳) بوده گشتن بمعنای موجود شدن

(۸) بتون (۹) بر سر (۱۰) بر اسرار معاملات آیم (۱۱) بدنیا (۱۲) بر سر معاصی نروم  
(۱۳) و بر روی آب دریا بگذشت (۱۴) با آرزو (۱۵) اندوهگین، اندوه گینان (۱۶) باور  
دارد - بظن من چنین می رسد که ژوکوفسکی معنای این ترکیب را درست نفهمیده  
«باور داشت» اسم مرکب نیست بلکه صیغه مفید غائب است از فعل باور داشتن (۱۷)  
باور داشت (۱۸) چاپ لاهور ترکیبی کاملاً مختلف دارد - شاید نسخ معنای جمله را  
غلط فهمیده بجای، برک، ترک، طبع شده (۱۹) تربینش.

Zhukovsky's materials for the Study of Persian Dialects (۲۰)  
(۲۱) در «ل» معادل عربی آن یعنی لمس بصورت تقریباً غیر واضح دیده میشود  
ظاهر آن کتاب در اول، کلمه دراز تر دیگری نوشته بوده اما پیش از آنکه مرکب خشک  
شود آنرا لیسیده بجای بر سر آن نوشته است؛ لمس و با بین ترتیب باعث ایجاد ابهام  
شده. چنانچه با وجود آنکه بین رانا آنجا که مجاز است دراز کرده ولی با هم  
پس از واژه پیشین جای یک کلمه سفید بظن می خورد. (۲۲) شنیدن (۲۳) توکل من  
نپاه شود بجای توکل مرا پیشولاند

وهستی یافتن (۲۴) بیوس بمعنای توقع . پای داشت بمعنای متانت و پایداری . پسندکار و پسنده کار بمعنای قانع و راضی ، پسنده کاری بمعنای قناعت و رضا . پسنده بمعنای کفایت . پیوندانیدن : عنایت ازلی را بدو پیونداند . چنجیدن (۲۵) بمعنای ارتکاب و تسلیم . چون خود و چون خویشتن بمعنای مانند خود (۲۶) . بحاصل آمدن : بحاصل شدن (۲۷) حضرت بمعنای پایتخت یا شهر بزرگ . خنده ستانی (۲۸) خوار داشت بمعنای تحقیر . خواستن ، باء صدر مرخم تر کیب شده : برون خواست شد (۲۹) درست نخواستی کرد (۳۰) در خواب خواستی شد (۳۱) باز خواستم گشت . به یوسف و زلیخای فردوسی و اسرار التوحید رجوع شود . دانستن بمعنای توانستن و فهمیدن : برداند دوخت (۳۲) سخنان طریقت بدانیم شنید ، فرق دانی کرد (۳۳) . درگاه رفتن بمعنای خود را وقف کردن . (دست باز داشتن) بمعنای صرف نظر کردن ، خودداری نمودن و انکار و رزیدن بر روش معمول به اضافه «از» و همچنان بایک حالت مبهم ، با «راه یابدون راه» بایک اضافه تر کیب و استعمال شده است : نا گردنی را دست برداشتم (۳۴) حکم رعایت را دست بندارندی (۳۵) بعضی از فرایض بکنند و بعضی دست بردارد (۳۶) بعضی از نوافل دست بندارند - فریضه دست بردارد (۳۷) دست برداشتن جمله حظوظ نفسانی (۳۸) دست برداشتن ریا (۳۹) دست برداشتن مشغولی خلق

(۲۴) تا بوده گشتی که در «کل» گشت از «ژوکو» فرادست . رهوس

(۲۵) ژوکو فسکی در اینجا می افزاید « و چنجیدن » که البته درست نیست زیرا حای خطی تنها در کلمات عربی مستعمل است . به فکر اینکا مبادا در مقدمه ژوکو فسکی غلط چاپ شده باشد نخست آنرا به چنجیدن تصحیح کردم که می تواند نسخه بدل یا روش نگارش نسخه قدیمی همان چنجیدن باشد و در قاسوس ها نیز هست . ولی چون عبارت هتن چنین است « و چون می بینیم که گروهی از عاقلان بدان جهد و انکار کنند » بنا بران از نقل کلمه . وهی خود داری کردم .

(۲۶) باید اعتراف کنم که نتوانستم راجع به این جمله مثال قدیمی یا خاصی بیابم (۲۷) حاصل گردد ، حاصل شود و حاصل آمد (۲۸) خنده (۲۹) میرفت (۳۰) نخواهی کرد (۳۱) و چون بخواب اندر خواستی شد (۳۲) برداند دوخت که درست تر بنظر می رسد در متن هم در مقابل آن این علامه (۳۳) گذاشته شده (۳۳) فرق توانی کرد . (۳۴) و از نا گردنی دست باز داشتم (۳۵) در مقدمه ژوکو فسکی ، بندارنی است اما در هتن بندارندی . در چاپ لاهور عبارتی دیگر است بمعنای مخالف : و حکم رعایت را از دست بردارندی (۳۶) و از بعضی دست بردارد (۳۷) و از فریضه (۳۸) باز داشتن (۳۹) از راه

(۴۰) دست برداشتن محبوب خود (۴۱) در تذکرة الاولیاء چاپ نیکلسون چنین ترکیبی با اضافه هست اما او از ترکیبی باحالات مبهم «راه یا دی نمیکند» هر چند نمونه هائی از این نوع در صفحه ۳۲۵ مجلد دوم آن کتاب موجود است. دشوار باب (۴۲) دنك (۴۳) راندن بر بمعنای نسبت دادن (۴۴) راندن بر (بابه) معنی: اگر بران معنی رانی کی (۴۵) چون بمعنی دیگر رانی. راه خوردن بمعنای راه زدن: بروی راه خوردند (۴۶) رعایت کردن بر: بر اقامت مذهب وی رعایت میکرده است (چنین ترکیبی حتماً تحت تأثیر عربی بوده، جایکه اضافه «علی» بکار میرفته است). روزگار مرد (۴۷) عجب روزگار مردی بوده است. زکوة گزارد (۴۸) سبک داشت بمعنای بی احترامی. سران در مقابل پایان: یکی بر سران وی و یکی بر پایان وی نشست (۴۹) سلام گری (۵۰) سوار بودن بمعنای مسلط بودن: اندر علوم ظاهر و باطن سوار بود (۵۱) شکسته بمعنای پارچه خورد (۵۲) شنویندن. صوفی گری: دعوی صوفی گری کردن (۵۳) عزیز روزگار، عزیز نفس، فتان: تا کسی در اینجا نفند (۵۴) گرفتار بست فتاده (۵۵) فتنه بمعنای فریبنده و زیبا. فراوی (۵۶) فرام داد (۵۷) فراگرفت آمدن بمعنای آغاز سخن کردن (۵۸) قضا کرده بمعنای تسلیم قضا و قدر شدن، کامل حال بمعنای «زنده». کد واده را که در قاموسها بمعنای بنای خانه بیان میاور ضبط است، جلابی دوجا در نسخه ویانا استعمال کرده: کد واده بیان کند واده اصفیا (۵۹) ولی در هر دو جای در نسخ

(۴۰) ترك جاء و دست برداشتن از ریاست بجای این عبارت که در متن است: ترك جاء و ریاست و دست برداشتن الخ (۴۱) از محبوب (۴۲) دشوار یافته شود (۴۳) دانگی (۴۴) یکجا از قلم افتاده و جایی دیگر: گروهی بر آنند - شاید خطای قلم باشد (۴۵) و اگر بران بدان که (۴۶) زدند (۷۶) حجت روزگار بوده است (۴۸) گذاردن (۴۹) یکی بر سر گاه وی نشست و یکی بر پایگاه وی (۵۰) سلام گوئی (۵۱) سوار (۵۲) نان شکسته (۵۳) تصوف - که به روش مؤلف نزدیکتر است (۵۴) تا کسی اندرین نیفتد (۵۵) پس کناری فتاده (۵۶) وی داد (۵۷) بین داد (۵۸) آید (۵۹) کد واده را Steingass بنیاد خانه معنی کرده. فرهنگ اندراج «بنای خانه و عبارات» می نویسد و از وجود شکل دیگر آن یعنی کد واده نیز یاد میکند و گوید نیز بمعنی بنیان خانه است که با بیان قاموس نخستین کاملاً توافق دارد و کوفتگی از معنای تقریباً گنگ و مبهم «بنا» بخطر افتاده است و غرضش از لغتنامه هافرنگهای فارسی است

د یگر، گهواره، است. اینجا سوالی پیش می آید که آیا کلمه نخستین راجلایی بمعنای د و مین بکار نبرد؟ زیرا این احتمال باروش مربوط به متن توافق دارد. (۶۰) که بمعنای بلکه. گانه: درم گانه (۶۱) دینار گانه. گرای کردن (۶۲) بصورت مجهول در معنای ارزش داشتن استعمال شده: گرای گفتار او نکند (۶۳)، بیان همنوع و مشابهی بصورت معلوم نیز بکار رفته است: ترا کرا نکند که... د هی (۶۴) - به اسرار الترحید و نفعات الانس می توان رجوع کرد. گرد پای: گرد پای نشسته بود (۶۵) گسلانیدن بمعنای قطع کردن و بریدن.

گفتن چیزی بمعنای خبردادن و تصمیم و بافشاری: بترك معاضه بگفته (۶۶) بترك اسباب ظاهری و باطنی گفته اند - چون طالب بترك ملکیت بگفت (۶۷) بترك آن بگوید (۶۸) بفنای کلی گویند (۶۹) بترك جان عزیز خود بگفت (۷۰) بقبول طریقت بگوئی (۷۱) بترك شریعت و متابعت آن بگوید (۷۲) بترك سلامت خود بگوید (۷۳) بترك مشغولی دنیا بگفت (۷۴) بفرمان خدای بگوید (۷۵) بترك کلوخ گفتن راست نیاید - بجواز تجربت برذات باری تعالی بگوید (۷۶) بقدم

(۶۰) هنوز این بر سس حل نشده باقیست (۶۱) گانه حذف شده.

(۶۲) در اصل «کرا کردن» پس از «کامل حال» آمده - نه چنانکه توقع می رفت پس از «کدواده» حالانکه ژ و کوفسکی این لغات را به ترتیب حروف تهجی نقل کرده است ظاهر اغلط فهمی از فقدان سرکش با سر کافی دومی بر میان آورده است که در قدیم استعمال نبود و امروز هم جز در لغتنامه هام استعمال نیست کلمه «گرای با دی» بغلط بجای کرا «با اضافه» بمعنای اجاره و کرا استعمال شده این کلمه تا آنجا که هنر میدانم، فارسی نیست. گرای کردن، ولو که در دو کلمه مطالعه شود، نیز فارسی درست نیست در صورت اول حالت... است و شاید بجای فعل گرائیدن یا گرایستن استعمال شده باشد، در هر حال بنده بر آنم که این فعل با معنای غیر واضح خود در فارسی رایج نبوده است، هر چند در فرهنگها هست و -

TP - Horn ترا در لغتنامه خود ضبط کرده است.

«۶۳» این جمله در چاپ لاهور نامفهوم است، که گرامی گفتار نام او نکند بمعنی نو بسنده مقصد چنین است: کسی که من میل ندارم نام او را ذکر کنم «۶۴» گرائی «۶۵» پای دارز کرده نشسته بود «۶۶» اضافه حذف شده «۶۷» هلك «۶۸» ترك آن گیرد «۶۹» که فنا کل گویند «۷۰» اضافه حذف شده «۷۱» کوشی، که جمله و معنی هر دو تغییر می کند «۷۲» تائیری از شریعت نماند و ترك متابعت آن پیش گیرد «۷۳» اضافه حذف شده «۷۴» ترك مشغل و مشغله دنیا بگفت «۷۵» فعل حذف شده «۷۶» با اندکی اختلاف در کلمات با «هتن» موافق است.

ارواح بگوید . بترك علم بنت لبون هم نشاید گفت (۷۷) . با ستغراق علم گفتن [به چنین ترکیبی در تفسیر قدیم فارسی برقرآن کریم که برون آنرا چاپ کرده است نیز برمی خوریم ، مثلاً بتقلید گوید ، هر چندوی در تبصره های خویش بدان اشارت نمیکند . در اسرار التوحید هم از بنگونه جملا ت زیاد است ] : گویانیدن (۷۸) مانا که ، ماندن : با هر کسی بمقدار سرمایه وی چیزی بماندی (۷۹) ، بمان (۸۰) عیال را چه ماندی (۸۱) محاوریدن : طلب صفاء باطن را از دل بمحاوریده (۸۲) یاد آن از دل خلق بزدای و بمحاوای فراموش گردان (۸۳) خواننده کلمات های فراموش گردان را ، در مثال دوم شاید توضیحی بداند بقلم یکی از مستنسخان ولی چون در متن نسخه ای دیگر آنجا که کلمات « بزدای و بمحاوای ساقط شده ، جمله فراموش گردان باقیمانده است لذا چنین توضیحی جائز بنظر نمی رسد (۸۴) متأسفانه در خلاصه محمد پار سا (۸۵) عبارت مورد بحث نیامده بلکه کلمه عربی محبوبکار رفته . مشغول دل : بدقت کلام خود مشغول دل شده (۸۶) . نایوس : جایگاهی نایوس (۸۷) نگاه داشت (۸۸) نهاد و برداشت . نیکو خواست . و احریدن . همیشگی یاد کرد (۸۹) بوسیدن بمعنای تحقیق و تقاضا : . . . جاه بیوسند (۹۰) = جستن .

ژ و کوفسکی مینویسد که جلایی از قید عبارات عربی رهایی نیافته کلمات و ترکیباتی را که در فارسی متداول نیست استعمال میکنند و در تحت تاثیر ترجمه تحت اللفظی ، تغییراتی را بکار می برد که با روح زبان فارسی ناسازگار است . بعضی از این تغییرها را که در فارسی زیاد استعمال نمیشود اما در کشف المحجوب هست به

«۷۷» گرفت بعوض گفت «۷۸» بگفتارارند «۷۹» تنها وی ساقط شده «۸۰» بگذار  
 «۸۱» باز گذاشتی «۸۲» در نسخ دیگری که در چاپ مورد استفاده قرار گرفته  
 «محو کرده» است «۷۳» محو کرده «۸۴» بزدای و محاوای ساقط شده است .  
 «۸۵» قدامت هر يك از چهار نسخه دیگری که ژو کوفسکی در چاپ خود استفاده کرده است  
 به نسخه و با ناکمتر است ؛ من دلیلی نمی بینم که چرا توضیح آن بی مورد و دور انداختنی باشد .  
 دست کم این نکته را ثابت می کند که ناسخان بعدی در نسخه پانسخ اصلی چیزی یافته اند که از  
 روی آن چنین کلمات نامعقول یا غیر معمول را با توضیح مفید متعلق بان نقل کرده اند  
 و بالاخره کلمه ای را انداخته اند کلمه دیگری را گذاشته اند . چون ژو کوفسکی نسخ مورد  
 استفاده خویش را معرفی نکرده چگونه می توان یقین کرد که همه یا بعضی از آنها از اصل  
 و بانا یا نخستین نقل آن و یا چند واسطه بعد نسخه مذکور رو نویس نشده است . «۸۶» دل ،  
 افشاده «۸۷» نامعهود «۸۸» نگاهداشت ، به کسر تا «۸۹» یاد کردن «۹۰» جاه طبع آورد

شرح ذیل یاد می کند: با-رها ، امری ، مع هذا (۹۱) . ای و گاهی هم « یعنی ،  
( که غالباً يك جمله عربی درد نبال آن می آید ) (۹۲) اوراق ، فشان مابین :

و مثلهم و امثالهم (۹۳)

ژ و کوفسکی در پایان این بحث اشارت می کند که جلابی غالباً مباحثات  
فارسی خویش را با يك جمله کامل عربی که عموماً با « لان ، یا ، ف ، آغاز می شود  
ختم می کند . در بسا موارد مشکل است بتوان گفت که آیا این « زیرا ، یا پس ،  
به مؤلف تعلق دارد یا به جمله ای که از منابع عربی اقتباس کرده . اینگونه  
جملات در بیش از بیست جای بچشم می خورد فقط در يك جا « لان ، به معادل  
فارسی خود « از اینچ ، عوض شده است .

مرا که علی بن عثمان الجلابی ام از پس آنک یازده سال از آفت نزویج  
نگاه داشته بود تقدیر کرد تا بفته در افتادم و ظاهر و باطنم اسیر صفتی  
شد که بامن کر دندی از آنک رویت بوده بود و یکسال مستغرق آن بودم  
چنانک نزدیک بود که دین بر من تباه شدی تا حق تعالی بکمال فضل و تمام  
لطف خود عصمت خود با استقبال دل بیچاره من فرستاد و برحمت خلاصی  
ارزانی داشت و الحمد لله علی جزیل نعماته.

رسال جامع علوم انسانی

« ۹۱ » این کلمه در فارسی سخت رایج است (۹۲) عباراتی که ژو کو فسکی بدانها  
اشارت می کند در فارسی رواج دارد بعدی که از آوردن مثال بر نیازیم  
مخصوصاً در قسمت یعنی ای ، نیز به کثرت استعمال است خاصه با جملات عربی از این  
قبیل : ای بعبارة اخری که حتی در محاوره ها نیز بکار میرود .  
(۹۳) درینجا از بیان مفصل مثالهایی که حاوی این تعبیرات است خود داری شد و همچنان  
از ذکر معادل های فارسی آنها که در کشف المحجوب استعمال شده همچون :  
« آنچه بدین ماند ، مانند آن ، مانند این ، و نیز جملات تازی و برابر های دری آنها را  
که بنظر وی جالب و از همین دسته بشمار است نقل نکر دم .